

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

خلاصه مطالب گذشته

عرض کردیم که مرحوم محقق نائینی (قدس سره شریف) فرموده‌اند: تقابل بین اطلاق و تقييد، عدم و ملکه هست که اگر در موردی تقييد محال شد، اطلاق هم محال می‌شود و نتیجه گرفته‌اند که در ما نحن فيه هم چون اخذ قصد امر در متعلق محال است، تقييد متعلق و قصد امر هم محال است.

در نتیجه اطلاق هم محال می‌شود و نمی‌توانیم برای این که اثبات کنیم که، این واجبی که شک داریم، تعبدی هست یا توصیلی، به اصالة الاطلاق و این اصل لفظی، برای توصیلی بودن نمی‌توانیم استدلال کنیم.

نقد و بررسی نظریه محقق نائینی (ره)

مرحوم آقای خویی (قدس سره) در این که تقابل بین اطلاق و تقييد، عدم و ملکه باشد، به استادشان مرحوم نائینی (ره) اشکال کرده و فرموده‌اند: بین مقام ثبوت و اثبات باید تفصیل دهیم، تقابل اطلاق و تقييد در مقام اثبات عدم و ملکه هست، اما در مقام ثبوت عدم و ملکه نیست، بلکه تقابل تضاد است.

نقد و بررسی اشکال مرحوم خویی (ره)

در اشکال به فرمایش ایشان عرض کردیم که، آنچه محل بحث و نزاع است، مقام اثبات است. می‌خواهیم ببینیم در مقام اثبات، آیا اطلاقی که فقیه بتواند به آن اطلاق برای توصیلیت استدلال کند، وجود دارد یا نه؟ در حقیقت عرض کردیم که مساله اطلاق و تقييد در مقام ثبوت از دایره نزاع خارج است.

عجیب این است که، ایشان در چند صفحه بعد، درست عکس این مطلبی را که عرض کردیم فرمودند: آنچه که داخل محل نزاع است، اطلاق و تقييد به لحاظ مقام ثبوت است، یعنی به لحاظ مقام ثبوت می‌خواهیم ببینیم که، آیا قصد قربت در غرض مولا دخالت دارد یا نه؟ اما اطلاق و تقييد به لحاظ مقام اثبات از محل نزاع خارج است.

ما هرچه فکر کردیم که، چرا ایشان این مطلب را فرموده‌اند، به نتیجه ای نرسیدیم. واقع این است که اطلاق و تقييد به لحاظ مقام اثبات داخل در محل نزاع است، برای این که می‌خواهیم ببینیم که، آیا اصالة الاطلاق را نسبت به کلام متکلم و مولا می‌توانیم

جاري كنيم يا نه؟

اگر بتوانيم اصالة الاطلاق را نسبت به كلام متکلم جاري كنيم، نتيجه اين مي شود که، اين واجب، واجب توسلي هست، اما اگر نتوانيم جاري كنيم، يعني از اين راه اطلاق، ديگر نمي توانيم توصليت را اثبات كنيم.

علي اي حال وقتي فرض محل نزاع را خوب تحرير مي كنيم، نزاع در وجود اطلاق و تقيد به لحاظ مقام اثبات است، به لحاظ اين که گفتيم: اصالة الاطلاق و اجراي آن، امري است که مربوط به مقام اثبات است.

بعلاوه اين ادله اي را که مثل مرحوم نائيني (ره) و ديگران بر استحالة ي تقيد ذکر کرده اند، استحالة در مقام اثبات است و در اين که ثبوتاً قصد قربت ممکن است، در غرض مولا دخالت داشته باشد، کسي ترديد ندارد. آنچه که هست اين است که، اين در مقام اثبات مولا مي تواند قصد قربت را در متعلق اخذ کند يا نه؟

دو دليل مرحوم خويي (ره) بر اين که نزاع به لحاظ مقام اثبات است

بنابراين با اين که خود ايشان تصريح به خلاف اين مطلب کرده و فرموده اند: نزاع در اطلاق و تقيد به لحاظ مقام ثبوت است و نه به لحاظ مقام اثبات.

فرموده اند: به دو دليل نزاع در اطلاق و تقيد، به لحاظ مقام اثبات است؛ یک دليل اين که اجراي اصالة الاطلاق لفظي، به عنوان یک اصل لفظي، مربوط به عالم اثبات است و ما در عالم ثبوت که اصالة الاطلاق جاري نمي كنيم. اصالة الاطلاق مربوط به اين كلام و دليلي است که از طرف متکلم وارد شده که، به نسبت به اين كلام اصالة الاطلاق را جاري مي كنيم. اما اصالة الاطلاق در مقام ثبوت راهي ندارد.

دليل دوم هم اين است که، آن ادله اي را بر استحالة قائم شد، ولو اينکه در همه آن ادله مناقشه کرديم، اما آن ادله، استحالة در مقام اثبات را براي ما ثابت مي کند، اما ربطی به مقام ثبوت ندارد.

نقد و بررسي اين کبري که «اذا استحالت تقيد، استحالت اطلاق»

از اين مطلب که بگذريم، مرحوم آقاي خويي (قدس سره الشريف) بحث ديگري هم با استادشان مرحوم نائيني (ره) داشته و فرموده اند که: سلمنا که تقابل بين اطلاق و تقيد، تقابل بين عدم و ملکه است، اما اين کبرايي را که شما فرموده ايد که: «اذا استحالت تقيد، استحالت اطلاق»، ما قبول نداريم.

شما (مرحوم نائيني (ره)) فرموده ايد: اگر تقيد محال شد، اطلاق هم محال مي شود که، اين را هم قبول نداريم.

در حقيقت مرحوم آقاي خويي (قدس سره) دو ادعا داشته اند؛ یک ادعا بطلان فرمايش استادشان مرحوم نائيني (ره) است که، ملازمه اي بين اينها نيست و نمي توانيم بگوييم: اگر تقيد محال شد، اطلاق هم محال است.

دعوي دوم اين است که به نظر ما، اگر تقيد محال شد اطلاق واجب مي شود و ضرورت دارد که، درست نقطه ي مقابل حرف مرحوم نائيني (ره) است.

اشکالات مرحوم خویی(ره) بر ملازمه استحاله تقیید و اطلاق

اما برای ادعای اول، یعنی ابطال فرمایش نائینی(ره) فرموده‌اند: یک جواب نقضی داریم و یک جواب حلی.

جواب نقضی مرحوم خویی(ره)

در جواب نقضی سه مورد مثال زده‌اند که در این سه مورد تقابل عدم و ملکه هست، اما اینچنین نیست که اگر ملکه محال شد، عدم آن هم محال شود.

در مثال اول فرموده‌اند که: می‌دانیم که انسان اگر بخواهد علم به کنه ذات خداوند پیدا کند محال است، حتی برای اولیاء، ائمه و پیامبر ما(صلوات الله علیهم اجمعین) هم علم به کنه ذات خدا محال است، تقابل بین علم و جهل، تقابل عدم و ملکه است، لذا هیچ وقت نمی‌گویید که: آیا این جدار عالم است یا جاهل؟

جهل را در موردی می‌گویند که، قابلیت علم باشد و دیوار قابلیت این که علم داشته باشد ندارد. لذا نمی‌توانیم بگوییم که: «الجدار جاهل». کما اینکه نمی‌شود گفت که: «الجدار عالم». اما در انسان، چون قابلیت دارد، می‌توانیم بگوییم: «عالم یا جاهل».

حالا در مورد خدا که، علم به کنه ذات خدا محال است، می‌شود ملکه، چون در تقابل عدم و ملکه، عنوان وجودی را ملکه می‌گویند و به عنوان عدمی عدم ملکه می‌گویند. در اینجا می‌گوییم: علم به کنه ذات خدا محال شد، پس جهل هم محال است. در حالی که هیچ کس این حرف را نمی‌زند و همه می‌گویند علم به کنه ذات خدا محال است، اما جهل به ذات خدا ضرورت دارد، یعنی ما بالضرورة، بما این که در حدود امکانیت خودمان محصور و محدود هستیم، نسبت به ذات خدا بالضرورة جاهلیم و علم به ذات خدا برای ما محال است.

در مثال دوم فرموده‌اند که: در مورد انسان می‌گوییم که: پیران در سماء برایش محال است و حال که قدرت بر طیران در سماء ندارد، ولو اینکه این استحاله، استحاله‌ی عقلی نیست، بلکه استحاله عادی است، از آن طرف هم بگوییم که: عجز از استحاله هم محال است.

نسبت بین قدرت و عجز، عدم و ملکه است، نمی‌گوییم که: این دیوار «قادر علی الحركة» است، کما اینکه نمی‌گوییم: «عاجز علی الحركة». در مورد جدار، قدرت و عجز وجود ندارد. پس در نتیجه تقابل بین قدرت و عجز، عدم و ملکه هست، عجز در موردی هست که، قابلیت باشد. قدرت می‌شود ملکه و عجز می‌شود عدم ملکه.

در اینجا ملکه که قدرت بر طیران در سماء است، محال است، در حالی که عدمش برای انسان که عجز است، نه تنها محال نیست، بلکه ضرورت دارد.

در مثال سوم فرموده‌اند که: حفظ جمیع کتب برای انسان عادتاً محال است. پس حالا که حفظ جمیع آنها محال شد، بگوییم: حفظ یک صفحه از کتاب هم محال می‌شود. در حالی که حفظ یک صفحه از کتاب، یا یک کتاب برای انسان محال نیست.

فرموده‌اند: حفظ کردن و حفظ نکردن، تقابلشان عدم و ملکه است، لذا اگر گفتیم که: حفظ جمیع کتب محال است، باید حفظ یک کتاب هم محال باشد، در حالی که حفظ یک کتاب محال نیست.

جواب حلي مرحوم خويي(ره)

در جواب حلي فرموده‌اند که: آنچه که مرحوم نائيني را به اشتباه انداخته این است که، در هر تقابلي، یک تقابل را به عنوان یک مورد خاص مطرح می‌کند.

بعبارة اخري عدم و ملکه، با تقابل سلب و ايجاب فرقي دارد و فرقي این است که، در سلب و ايجاب، قابلیت مطرح نیست، مثلاً می‌گوییم انسان و لا انسان که، حجر، لا انسان است. جدار، لا انسان است. سماء، لا انسان است. اما در این لا انسانها، دیگر قابلیت مطرح نیست.

اما در تقابل عدم و ملکه، قابلیت مطرح است، یعنی می‌گوییم: علم و جهل، یعنی در موردی که قابلیت برای علم وجود دارد، اگر کسی علم نداشت، می‌گوییم: «جاهل»، انسان که قابلیت برای علم دارد، اگر به دنبال علم نرود، می‌گوییم: «جاهل».

فرموده‌اند: این قابلیت را اگر قابلیت شخصیه نسبت به یک مورد خاص در نظر بگیریم، این فرمایش شما (مرحوم نائيني(ره)) درست است که، اگر تقیید محال شد، اطلاق هم محال است، اگر ملکه محال شد، عدم ملکه هم محال است.

در حالی که این قابلیت مختص به قابلیت شخصیه نیست، بلکه گاهی اوقات، قابلیت به لحاظ صنف، یا نوع و یا جنس در نظر گرفته می‌شود که، در این صورت دیگر این ملازمه هم به درد نمی‌خورد. مثلاً می‌گوییم: انسان در نوع موارد قابلیت تعلق علم دارد و به نوع امور می‌تواند علم پیدا کند، حال اگر علم پیدا نکرد، می‌شود جاهل.

می‌گوییم: تقابل بین علم و جهل، عدم و ملکه هست، اما به لحاظ قابلیت نوع، یعنی نوع موارد، دیگر وقتی قابلیت را به لحاظ نوع در نظر گرفتیم، می‌گوییم: به لحاظ نوع قابلیت وجود دارد.

اما اگر به لحاظ یک مورد خاص در نظر بگیریم و بگوییم: علم به کنه ذات باري تعالی، خب انسان قابلیت این را ندارد که علم به کنه ذات باري پیدا کند. اگر این علم محال شد، نمی‌توانیم بگوییم: جهلش هم محال است، برای این که قابلیت را باید به لحاظ نوع در نظر گرفت.

بعد مرحوم آقاي خويي(قدس سره) یک ادعایی هم خودشان داشته فرموده‌اند: به نظر ما «اذا استحالت التقیید وجب الاطلاق» که ان شاء الله فردا توضیحش را می‌دهیم.

به محاضرات صفحه 174 و 175 و 176 و 177 مراجعه کنید و فرمایشات ایشان را ببینید که آیا این اشکالی که به مرحوم نائيني(ره) کرده‌اند، وارد است یا نه و همچنین ادعایی که خودشان داشته‌اند، درست است یا نه؟

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين